

تحول مفهوم بازدارندگی در چارچوب راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی

وحید قیاسی^۱

چکیده: ساختار سیاسی رژیم صهیونیستی به دلیل ماهیت متفاوت شکل‌گیری که اساساً مبتنی بر اشغال و تصرف زورمندانه معنا یافته، همواره نگران تهدیداتی بوده که از محیط درونی و پیرامونی، متوجه آن بوده است. از این رو «امنیت» دغدغه اصلی مقامات رژیم صهیونیستی طی شش دهه گذشته بوده است. آن‌ها برای تضمین امنیت خود، راهبردها و ابزارهای متفاوتی به کار برده‌اند. در این میان بازدارندگی به عنوان رکن مهم دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی شناخته می‌شود که با توسل به آن این رژیم می‌کوشد به نوعی احساس آرامش و ثبات دست یابد. بازدارندگی به عنوان یک اصل اساسی در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی، برداری از اهداف را نشانه رفته است که از «تأمین امنیت روزمره» شروع می‌شود و به «جلوگیری از جنگ‌های متعارف» از سوی ارتش‌های عربی می‌رسد و سرانجام به «ممانعت از جنگ غیرمتعارف و وادار کردن مسلمانان منطقه به پذیرفتن موجودیت رژیم صهیونیستی» ختم می‌شود. اما این بازدارندگی صرفاً در جلوگیری از جنگ‌های متعارف به موفقیت‌هایی رسیده و در وضعیت جلوگیری از تهدیدات روزمره و نیز ناگزیر ساختن کشورهای منطقه به شناسایی اسرائیل، با وجود برخی دستاوردهای محدود، نتوانسته است دستاوردهای چشمگیری داشته باشد. در این مقاله سعی بر این خواهد بود که با بهره‌گیری از نظریه جنگ‌های نامتقارن و با تأکید بر جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه حزب‌الله به تحول مفهوم بازدارندگی در چارچوب راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: رژیم صهیونیستی، حزب‌الله لبنان، جنگ نامتقارن، بازدارندگی، امنیت، راهبرد.

مقدمه

راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی از زمان تأسیس آن، همواره مبتنی بر حفظ برتری نظامی این رژیم در منطقه بوده است. یک بخش مهم این راهبرد، اتکا به قدرت بازدارندگی و به‌ویژه بازدارندگی هسته‌ای آن بود. اسرائیلی‌ها امیدوار بودند با افزایش قدرت نظامی خود و ایجاد ترس در میان اعراب و کشورهای همسایه مانع هرگونه اقدام آن‌ها علیه رژیم صهیونیستی شوند. پیروزی در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و نیز اشغال لبنان هم این تصور را در میان برخی رهبران عرب محافظه‌کار ایجاد کرده بود که امکان شکست دادن رژیم صهیونیستی و حتی ضربه‌زدن به آن وجود ندارد و در صورت وقوع هر نوع جنگی، رژیم صهیونیستی برنده حتمی خواهد بود (قهرمان‌پور، ۱۳۸۵، ص ۴).

تلاش دائمی رژیم صهیونیستی برای افزایش توان دفاعی، تهاجمی (ازجمله حملات پیش‌دستانه) و بازدارندگی سبب شده است که این رژیم، سیاست امنیت ملی را براساس سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی محیط امنیتی خود شکل دهد، به‌طوری که بروز هرگونه تغییری در این سطوح، به تحول سیاست‌های امنیتی و نظامی خواهد انجامید؛ به‌ویژه پس از جنگ سرد و جنگ خلیج فارس به دلیل عواملی مانند نامشخص بودن نتیجه روند صلح و مهم‌تر از همه دستیابی برخی کشورها به موشک‌های دوربرد، محیط امنیتی این رژیم دچار تحولات جدی شد. بن‌بست روند صلح، تشدید انتفاضه فلسطین و نیز تحولات پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، شرایط جدیدی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به‌وجود آورد که بر امنیت رژیم صهیونیستی نیز تأثیر گذاشت (انبار، ۱۳۸۸، صص ۵-۶). ازجمله تحولاتی که بر امنیت رژیم صهیونیستی تأثیر زیادی داشت، جنگ ۳۳ روزه لبنان است. این جنگ اهمیتی چشمگیر دارد، چرا که رژیم صهیونیستی در طول تاریخ جنگ‌های خود از سال ۱۹۴۸ و زمان تأسیس برای اولین بار از دستیابی به نتیجه‌ای پیروزمندانه ناتوان ماند. پیش‌تر تصور می‌شد که سلاح‌های پیشرفته رژیم صهیونیستی، زمینه را برای گذر ارتش این رژیم به یک بازدارندگی مؤثر فراهم کرده، ولی موشک‌باران شهرهای شمالی اسرائیل از سوی حزب‌الله، ناکارآمدی سلاح‌های رهیاب رژیم صهیونیستی را به نمایش گذاشت. تداوم حملات موشکی حزب‌الله به شهرهای شمالی اسرائیل نشان داد که بازدارندگی رژیم صهیونیستی امری مطلق نبوده و مخصوصاً در قبال جنگ‌های نامتقارن آسیب‌پذیر می‌باشد. ارتش رژیم صهیونیستی که همواره از قدرت رهگیری و سیستم ضد موشکی آن سخن می‌گفت، در جنگ اخیر ناتوان از رهگیری موشک‌های کوتاه‌برد پرتابی از سوی حزب‌الله بود (قهرمان‌پور، ۱۳۸۵، صص ۴-۵).

ارتش رژیم صهیونیستی با تلاش برای انهدام پایگاه‌های موشک‌های دوربرد و میان‌برد حزب‌الله که در ابتدا بسیار موفق عمل می‌نمود، به این وضعیت واکنش نشان داد، اما پس از آن رژیم صهیونیستی تصمیم گرفت به پیشروی خود ادامه دهد و در ۱۳ ژوئیه، فرودگاه بیروت را بمباران و همه بنادر لبنان را محاصره و مسدود کرد. رژیم صهیونیستی جنگ را تا حد یک نبرد بزرگ پیش برد و تمام مقرهای حزب‌الله در بیروت را بمباران کرد. «فؤاد سینیوره» نخست وزیر وقت لبنان، روز بعد درخواست آتش‌بس کرد، اما شدت جنگ بیشتر شده بود و حزب‌الله برای نخستین بار در ۱۶ ژوئیه موشک‌های با برد بیشتر را به سمت اهدافی در نزدیکی حيفا شلیک کرد. سپس، بر شدت حملات هوایی علیه اهدافی در لبنان و نبرد زمینی در نزدیکی مرز افزوده شده و متقابلاً حزب‌الله نیز رزمندگان بیشتری را وارد صحنه کرد. نبردهای زمینی شدیدتر شدند و حزب‌الله به شلیک موشک به داخل اسرائیل ادامه داد.

ارتش رژیم صهیونیستی در ۲۷ ژوئیه ۳۰ هزار نیروی ذخیره خود را فرا خواند و در اول ماه اوت حمله زمینی را گسترده‌تر کرد. نیروهای ارتش رژیم صهیونیستی یک عملیات هلی‌برد را در عمق ۱۲۵ کیلومتری خاک لبنان به بهانه حمله به محل استقرار رهبران حزب‌الله در دره بقاع، انجام دادند. روز بعد، حزب‌الله بیش از ۲۰۰ موشک به سمت اسرائیل شلیک کرد که تا آن زمان شدیدترین آتشباری علیه اسرائیل بود. در ۱۱ اوت رژیم صهیونیستی تصمیم گرفت تمام نیروهای فعال و ذخیره خود را برای عبور از منطقه مرزی و تصرف جنوب لبنان تا حد رودخانه لیتانی به کار گیرد. اما این تصمیم زمانی اتخاذ شد که جامعه بین‌الملل برای برقراری آتش‌بس تلاش می‌کرد. همراه با این تلقی که رژیم صهیونیستی به سبب سوءمدیریت جنگ، موجب کشته‌شدن تعداد زیادی از غیرنظامیان در لبنان شد و بدون آن که لازم باشد خسارت عمده‌ای به اقتصاد لبنان وارد آورده است. بنابراین هفته‌ها تعلل و بلا تکلیفی در مورد چگونگی انجام حمله زمینی به یک تصمیم ناگهانی برای انصراف از حمله انجامید. در ۱۳ اوت رژیم صهیونیستی درست پس از صدور فرمان آغاز یک حمله زمینی تمام عیار نیروهای خود به خاک لبنان با آتش‌بس موافقت کرد. این تصمیم به‌رغم شلیک ۲۵۰ موشک از سوی حزب‌الله به قلمرو اسرائیل اتخاذ شد. آتش‌بس با وساطت سازمان ملل از ۱۴ اوت به اجرا درآمد و ارتش لبنان همراه با یک گروه ویژه از نیروهای سازمان ملل در ۱۷ اوت در جنوب لبنان مستقر شدند.

روند اوضاع در پایان جنگ به گونه شبیخون حزب‌الله به درون اسرائیل یک منازعه جدی را رقم زد. اگرچه ممکن است در مورد اعداد دقیق حملات هوایی و توپخانه‌ای رژیم صهیونیستی به لبنان در طول جنگ ۳۳ روزه تجدیدنظر شود، اما

حداقل گزارش‌های رژیم صهیونیستی حاکی از آن است که یک حمله هوایی این رژیم که ابتدا برای انهدام نیروی موشکی دوربرد حزب‌الله طراحی شده بود در نهایت منجر به حدود ۱۵۵۰۰ سورتی پرواز نیروی هوایی ارتش رژیم صهیونیستی برای حمله به تقریباً ۷۰۰۰ هدف شد. ارتش رژیم صهیونیستی ۱۰۰ هزار گلوله توپ و تانک شلیک کرد و از ۳۰ هزار نیروی ذخیره فرا خوانده شده به جنگ حداقل ۱۵ هزار نیروی خود را در حمله به لبنان وارد کارزار کرد.

گرچه آمارهای بالا غیرقطعی‌تر از داده‌های اعلام‌شده هستند، اما در این مدت ۳۹۷۰ موشک از سوی حزب‌الله شلیک شد (سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان در سخنرانی خود در ۳۱ شهریور ۱۳۸۵ که در جمع مردم لبنان و به مناسبت پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه با رژیم صهیونیستی ایراد کرد، اعلام داشت که حزب‌الله در جنگ با رژیم صهیونیستی ۱۲ هزار موشک به مواضع صهیونیست‌ها شلیک کرده است). آمارهای اعلام‌شده تلفات تاحدی نامطمئن هستند. اما رژیم صهیونیستی ۱۱۷ تا ۱۱۹ سرباز و ۳۷ غیرنظامی و حزب‌الله نیز ۲۵۰ تا ۸۰۰ جنگجو را از دست داد (حزب‌الله لبنان اعلام کرد در جنگ با رژیم صهیونیستی قریب ۶۰ نفر از نیروهای مقاومت اسلامی، شاخه نظامی این حزب، شهید شده‌اند). برآوردهای گوناگون حاکی از کشته‌شدن ۹۰۰ تا ۱۱۹۱ غیرنظامی لبنانی می‌باشد (کوردزمن، ۱۳۸۸، صص ۶-۵ و ۲۴).

سؤال اصلی مرتبط با موضوع این نوشتار این است که ناتوانی رژیم صهیونیستی در شکست حزب‌الله در جنگ اخیر چه پیامدهایی بر امنیت ملی این رژیم داشته است؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه‌ای که مطرح می‌شود این است که «ناتوانی رژیم صهیونیستی در دستیابی به نتیجه‌ای پیروزمندانه در مقابل حزب‌الله لبنان باعث تحول مفهوم بازدارندگی در راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی شده است».

نظریه بازدارندگی، ملاحظات تئوریک

ادبیات راهبرد و تئوری بازدارندگی گسترده است و مرور تمام آموزه‌های آن در این مقاله نمی‌گنجد، از این رو تنها به مباحث مرتبط با بحث پرداخته خواهد شد. بازدارندگی اقدامی است که هدف از آن، باز داشتن دولت‌های دیگر از اقدامات نظامی به منظور پرهزینه جلوه دادن آن اقدامات می‌باشد (Freedman, 2009, p.320). جیمز دوئرتی بازدارندگی را به معنای متقاعد کردن حریف نسبت به این که هزینه‌ها و خطرات خطمشی احتمالی او از منافع آن بیشتر است تعریف می‌کند (دوئرتی، ۱۳۸۴، ص ۵۹۶).

اصطلاح بازدارندگی به تعاملی اشاره دارد که در آن یک بازیگر، بازیگر دیگر را تهدید می‌کند تا به انجام کار ویژه‌ای دست نزند و در صورت انجام با تنبیه شدیدتری مواجه می‌شود. با بهره‌گیری از منطق عقلانیت، بازیگری که مورد تهدید واقع شده، هزینه‌ها و منافع اقدامش را می‌سنجد. به طور کلی، کشورها از تهدیدات بازدارندگی برای نفوذ در رفتار دیگر کشورها بهره می‌گیرند.

اما یکی از شرایط موفقیت بازدارندگی به اعتبار تهدیدها مرتبط است؛ حال سؤال این است که چه چیزی تهدیدها را معتبر می‌سازد؟ مهم‌ترین عنصر در این زمینه قابلیت و توانایی است. کشور مورد تهدید باید توانایی انکار اهداف چالشگر را داشته باشد اگر مدافع قادر به انکار اقدام مشخص از سوی چالشگر (مهاجم) نباشد، باید بتواند مجازاتی را بر چالشگر تحمیل کند، به اندازه‌ای که مهاجم به این تصمیم برسد که منافع حمله نسبت به هزینه‌های آن کمتر است (قیاسی، ۱۳۸۸، ص ۴۲). البته توانایی نیز کافی نیست و توازن منافع نیز عاملی مهم در فرآیند تصمیم‌گیری است. منظور این است که مدافع باید منافع زیادی در مناقشه مورد نظر داشته باشد. ممکن است دشمن توانایی انکار یا مجازات حریف را داشته باشد اما احتمال این نیز وجود دارد که طرف مقابل منافع خود را به اندازه‌ای در خطر ببیند که به خلق شرایط جدیدی دست بزند تا دشمن را به این تصمیم برساند که در راستای منافعش نیست که به جنگ دست یازد. دفاع سرزمینی آشکارترین مثال از شرایطی است که یک کشور عزم و اراده جدی برای جنگ و دفاع از خود دارد، حتی در زمانی که آشکارا توازن توانایی‌ها به نفع این کشور نباشد (Freedman, 2009, p.320).

البته در این میان باید کانال‌های ارتباطی مطمئنی میان طرفین وجود داشته باشد که از طریق آن‌ها دو طرف به درک نوع چالش‌هایی که دفاع در مقابل آن‌ها صورت خواهد گرفت، نایل آیند.

شایان ذکر است که برداشت حریف از توانایی ما پیش از خود توانایی فیزیکی اهمیت دارد، پس باید به نحوی دشمن را نسبت به توانایی خود آگاهی داد. به علاوه، باید دشمن را دقیقاً از حدود اقدامات ممنوعه آگاه ساخت. بنابراین، ارتباط واضح و دقیق یک ضرورت است. هر اندازه مرزی که یک متجاوز احتمالی نباید از آن عبور کند، روشن‌تر، برجسته‌تر و با ابهام کمتری همراه باشد، احتمال موفقیت بازدارندگی نیز بیشتر خواهد بود. از سوی دیگر، دولتی که ایجاد تهدید می‌کند، باید دشمن خود را با عزم و اراده خود متقاعد سازد. نشان دادن عزم و اراده از عناصر مهم اعتبار دادن به تهدیدهای بازدارندگی است (قیاسی، ۱۳۸۸، ص ۴۰).

بازدارندگی در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی

بنیان تئوری بازدارندگی در رژیم صهیونیستی در اوایل دهه ۱۹۵۰ یعنی بلافاصله پس از ایجاد این رژیم (در سال ۱۹۴۸) توسط رهبران سیاسی و نظامی: موشه دایان،^۱ دیوید بن گورین،^۲ شیمون پرز^۳ و ییگال آلون^۴ شکل گرفت.

موشه دایان اولین کسی بود که به بیان بنیان‌های اساسی سیاست بازدارندگی در رژیم صهیونیستی پرداخت. مشکل اصلی که در آن زمان این رژیم با آن مواجه بود، این بود که جلوگیری از نفوذ مصر برای رژیم صهیونیستی براساس سیاست بازدارندگی ممکن نبود و رژیم صهیونیستی توانایی انکار نداشت: «ما نمی‌توانیم از انفجار تمامی لوله‌ها و خطوط آب و ریشه‌کن‌شدن تمامی درختان جلوگیری کنیم».

چیزی که رژیم صهیونیستی قادر به انجام آن بود تلافی شدید و مجازات کشورهای عربی در اقدام به حمله بود. از این‌رو دایان نتیجه می‌گیرد که چون رژیم صهیونیستی توانایی نداشت تا از خود در مقابل هر حمله و نفوذ احتمالی محافظت کند، بنابراین قادر به انکار چالش‌ها از سوی مصر نبود و لذا تلافی به عنوان راهبرد مجازات مورد استفاده قرار می‌گرفت. برای رژیم صهیونیستی، تأثیر تلافی جویی محدود به معادله این به آن در^۵ نیست؛ زمانی که مدل این به آن در شکست می‌خورد محرک‌هایی برای افزایش بحران و جنگ به‌وجود می‌آید. این محرک‌ها به دو دلیل وجود دارند، اول این که یک بازیگر ممکن است واقعاً به دنبال جنگ باشد و از این‌رو بخواهد پاسخی شدیدتر از دشمن به منظور توجیهی برای جنگ دریافت نماید؛ دوم، بازیگران انگیزه دارند که عزم و اراده خود را نمایش دهند و خود را از بازیگران نامصمم^۶ متمایز سازند. به‌علاوه، آن‌ها همچنین نیاز دارند تا مطمئن شوند که علائم ارسال‌شده به وضوح دریافت و درک شده است.

تلافی جویی رژیم صهیونیستی از نوع تلافی جویی نامتناسب است. حملات تلافی جویانه عظیم و گسترده هستند و در تلاش برای نمایش عزم و اراده و توانایی‌ها صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر، باتوجه به استفاده از زور از طریق تلافی جویانه، تشدید بحران و جنگ به‌عنوان پایه‌های شکل‌دهنده بازدارندگی در رژیم صهیونیستی همگی مطرح بوده

1. Moshe Dayan
2. David Ben-Gurion
3. Shimon Pres
4. Yigal Allon
5. Tit-for-Tat
6. Irresolute

و رژیم صهیونیستی در سرتاسر تاریخ [محدود] خود به افزایش تنش و حملات تلافی‌جویانه در مقابل همسایگان عرب و نیز بازیگران غیردولتی که آن را به چالش می‌کشند، متوسل شده است (Freedman, 2009, pp.323-324).

به‌طور کلی، در ساختار سیاسی رژیم صهیونیستی این تفکر مطرح است که به سبب محدودیت‌های جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی خاص آن تهدید برای این رژیم از ماهیتی «وجودی» برخوردار است و می‌تواند همه موجودیت آن را از میان ببرد. هر جنگی ممکن است به عنوان آخرین نبرد، به موجودیت این رژیم خاتمه دهد و یا ضربه‌ای اساسی وارد کند. عوامل عدم مشروعیت، موقعیت ژئوپلیتیک نامطلوب و جمعیت اندک به همراه ماهیت آمرانه، زورمندانه و اشغال‌گر و فقدان عمق استراتژیک و بالاخره محاصره وسیع از جانب همسایگان عرب، محیط امنیتی ناآرامی را برای این رژیم سبب گردیده است. از این‌رو تلاش شده تا نه تنها مانع آغاز جنگ، بلکه مانع از شکل‌گیری هر اقدامی برای حمله شده و این موضوع را از طریق یک قدرت بازدارنده دنبال نموده و یا در صورت وقوع جنگ، با انتقال جنگ به خاک دشمن و سیاست‌های تجاوزکارانه با استفاده از جنگ‌های برق‌آسا، بتوانند تمهیداتی برای مقابله با ضعف‌های خود (مثلاً فقدان عمق استراتژیک) داشته باشند.

از نظر بن‌گورین، رژیم صهیونیستی با افزایش قدرت نظامی خود در همه ابعاد باید به کشورهای عرب بفهماند که حالت جنگی به نفع آن‌ها نیست و آن‌ها را تشویق به پذیرش وضع موجود، صرف‌نظر کردن از سرزمین‌های اسلامی و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی نماید. در واقع، سیاست بازدارندگی رژیم صهیونیستی برداری است که یک سوی آن جلوگیری از تهدیدات فوری و روزمره و سر دیگر آن شناسایی منطقه‌ای، بومی شدن و تضمین همیشگی بقا به عنوان یک به اصطلاح دولت برخوردار از حاکمیت است.

اگرچه در چارچوب اهداف استراتژیک و نظامی رژیم صهیونیستی رضایت از وضعیت موجود مطرح نیست، اما با توجه به عمل‌گرایی خاص نظامی سیاست رژیم صهیونیستی، این مسئله مطرح است که این رژیم واقعاً نمی‌تواند امیدی به تغییر اساسی وضعیت موجود از طریق توسل به زور داشته باشد. از آن جا که این مسئله در مورد حریفان صدق نمی‌کند، چندان جای تعجب نیست که مأموریت مهم نیروی نظامی رژیم صهیونیستی همواره این بوده است که مانع از شروع جنگ شود. نکته جالب آن که هدف بازدارندگی نیروی نظامی رژیم صهیونیستی صرفاً باز داشتن اعراب از اقدام روزمره علیه خود در کلیه سطوح جنگ نبوده، بلکه علاوه بر این هدف، نیروی نظامی رژیم صهیونیستی به دنبال آن بود که اعراب را از اقدام نظامی یا حتی انجام آن دسته از

اقدامات سیاسی که متضمن گشودن آتش به حریم مرزی ادعایی رژیم صهیونیستی می‌باشد، باز داشته و در غیاب ابزارهای سیاسی مختلف برای تأثیر گذاشتن بر رفتار کشورهای عربی، طولی نکشید که وارد بازی بازدارندگی شد. در واقع، بازدارندگی نه تنها به محور اصلی سیاست‌های این رژیم در مقابل اعراب تبدیل شده است، بلکه سیاست‌گذاران رژیم صهیونیستی همواره بر اهمیت امنیتی آن در جریان آسیب‌پذیری استراتژیک خود تأکید داشته‌اند (امیر شاه‌کرمی، ۱۳۸۳، صص ۲۰-۲۱).

به‌طور کلی بازدارندگی در چارچوب سیاست کلان امنیتی رژیم صهیونیستی دارای این ویژگی‌ها است:

۱. ایجاد یک قدرت نظامی و ساختار عملیاتی که قادر به حفظ فاصله‌ای زیاد میان کیفیت جنگ افزارهای رژیم صهیونیستی و کمیت جنگ افزارهای اعراب باشد،
۲. تحقق بخشیدن به دستاوردهای جغرافیایی حساب‌شده و تضمین‌کننده منافع نامشروع رژیم صهیونیستی (منابع آب، مواضع استراتژیک)،
۳. تلاش جهت ایجاد وضعیت باثبات اقتصادی و سیاسی به‌منظور تشویق مهاجرت یهودیان،
۴. حفظ توانایی‌های بازدارندگی استراتژیک که به شناسایی رژیم صهیونیستی از سوی دشمنان آن به عنوان عملی انجام‌شده و پذیرش شرط‌های صلح می‌انجامد،
۵. نفوذ به بازارهای منطقه و تلاش جهت بهره‌برداری از امکانات اقتصادی آن،
۶. به انحصار درآوردن بازدارندگی هسته‌ای به منظور حفظ امنیت کامل و تأمین موجودیت خود (کرمی، ۱۳۸۲، ص ۲۱).

جنگ‌های نامتقارن عامل ضعف و آسیب‌پذیری رژیم صهیونیستی

مهم‌ترین ارزش و حیاتی‌ترین منفعت کشورها در نظام بین‌المللی غیرمتمرکز و خودیار، امنیت ملی است. در یک نظام آنارشیک که فاقد اقتدار و حکومت مرکزی است، کشورها بقای خود را بر هر امر دیگر مرجح می‌دانند و رفع و دفع تهدیدات امنیت را مقدم می‌دارند. طبعاً یک واحد سیاسی که بر پایه اشغال سرزمین و نظامی‌گری و جنگ شکل گرفته بیش از همتایان دیگر خود احساس ناامنی و تهدید می‌کند. بنابراین، امنیت دولت یهود و یهودیان ساکن در فلسطین همواره در صدر اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی رژیم صهیونیستی قرار داشته است.

ماهیت نظامی - اطلاعاتی رژیم صهیونیستی و محاصره آن توسط کشورهای عربی که موجودیت آن را به رسمیت نمی‌شناختند، امنیت نظامی را در راهبرد امنیت ملی این رژیم اهمیت و اولویت بخشیده است؛ به‌گونه‌ای که رژیم صهیونیستی برای

تأمین امنیت خود و دفع تهدیدات نظامی خارجی، با تکیه بر قدرت نظامی، شش بار با همسایگان عرب جنگیده است. ششمین جنگ رژیم صهیونیستی با اعراب در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ با تهاجم گسترده و همه جانبه ارتش رژیم صهیونیستی به لبنان به منظور نابودی حزب الله به وقوع پیوست. نبرد تمام‌عیاری که ۳۳ روز به طول انجامید و با صدور قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت مبنی بر ترک مخاصمات پایان پذیرفت. جنگی که مهم‌ترین هدفش افزایش ضریب امنیتی رژیم صهیونیستی از طریق رفع و دفع تهدیدات حزب‌الله بود. حال باید دید که نبرد ۳۳ روزه لبنان چه تأثیرات و پیامدهای امنیتی برای رژیم صهیونیستی و امنیت آن داشته است؟ و یا این که تهدیدات امنیتی نامتقارن ناشی از جنگ چگونه امنیت نظامی رژیم صهیونیستی را تحت تأثیر قرار داده است؟ (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶).

چه عللی مانع پیروزی ارتش رژیم صهیونیستی بر چند هزار رزمنده شد؟ اهدافی که رژیم صهیونیستی بر اساس آن وارد جنگ شده بود، تا چه حد محقق شده است؟ آیا توان نظامی حزب‌الله نابود شده است؟ چرا نیروهای رژیم صهیونیستی نتوانستند پرتاب موشک به عمق اسرائیل را متوقف سازند؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های بسیار دیگری که جواب‌های ساده‌ای داشت، حاکی از آن بود که رژیم صهیونیستی نتوانسته بود اهداف ترسیم شده برای جنگ بر ضد لبنان را محقق سازد. از این رو ناکامی و عدم موفقیت رژیم صهیونیستی در تأمین اهداف خود در جنگ، ضریب امنیتی آن در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی - اجتماعی و اقتصادی را کاهش داده است (خواجه، ۱۳۸۷، ص ۱۹۳).

اما تقابل نظامی که در جنگ اخیر دیده شد، ویژگی‌های خاصی داشت که آن را اساساً از تمام نبردهای اعراب و رژیم صهیونیستی در گذشته، متمایز می ساخت. یکی از بارزترین این ویژگی‌ها، نابرابری‌های کلان و عدم موازنه نظامی بین طرفین نبرد از نظر کمی و کیفی بود. کمیت به معنی تعداد نیروهای مسلح و سلاح و سازوبرگ جنگی مورد استفاده و کیفیت به معنی میزان همگونی در بهره‌مندی از فناوری پیشرفته نظامی، تجهیزات جنگی، ابزارهای فرماندهی، کنترل و سامانه جنگ الکترونیک بود. چنانچه مفهوم «موازنه نظامی» را در نظر بگیریم تفاوت کلانی را ملاحظه خواهیم کرد؛ بدین ترتیب که مقایسه بین توان و حجم نیرو و سلاح‌های حزب‌الله با آنچه طرف اسرائیلی دارد، اصلاً ممکن نیست. اما به‌رغم این تفاوت، حزب‌الله توانست با روش جنگی و نیز پایداری خویش، پیروزی را از آن خود کند. البته لبنان از نظر انسانی، اقتصادی و اجتماعی بهای هنگفتی پرداخت. هدف مقاومت لبنان فیصله نبرد به نفع خویش نبود، بلکه بنای کار را بر آن نهاده بود که نگذارد حریف اهدافش را محقق کند.

در واقع، مقاومت می‌خواست هزینه و تاوان این جنگ را برای دشمن زیاد کند تا چنانچه در آینده خواست وارد ریسک نظامی جدیدی بر ضد لبنان شود، خوب فکرهايش را کرده‌باشد.

جنگ ششم از نظر حجم نیروی نظامی و جنگ افزارهای به کار رفته در آن، مهم‌ترین جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی نبود، بلکه جنگ اکتبر ۱۹۷۳ جزء جنگ‌های بزرگ بود که در آن بیش از یک میلیون نفر نظامی از سه کشور درگیر جنگ وارد معرکه شدند و نیز هزاران تانک، هواپیما و خودروه‌های نظامی مورد استفاده قرار گرفتند. همچنین، جنگ ششم طولانی‌ترین جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی نبود، بلکه عملیات اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ بیش از سه ماه طول کشید و طرف اسرائیلی در آن حدود ۱۰۰ تا ۱۲۵ هزار سرباز را (بر حسب برآورد کارشناسان در آن زمان) وارد نبرد کرد. با این حال جنگ ششم از نظر کسب تجارب و آموزه‌ها، پرازش‌تر و پربهره‌تر بود، زیرا شاهد ویژگی اراده محکم، مدیریت خوب جنگ و کاربرد شگردهای نوین و موفق جنگی در آن بودیم (همان، صص ۱۹۴-۱۹۳).

جنگ رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله، نبردی نابرابر و نامتجانس محسوب می‌گردد که در گونه‌شناسی منازعات خشونت‌آمیز، جنگ نامتقارن به‌شمار می‌رود، زیرا عدم تقارن همه‌جانبه بر دو طرف مبارزه حاکم بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶).

یکی از ویژگی‌های جنگ نامتقارن، تفوق و برتری یک طرف جنگ بر طرف دیگر و عدم تجانس و تعادل بین طرفین می‌باشد. شیوه‌هایی که در جنگ نامتقارن استفاده می‌شود، شک‌آفرینی، مختل کردن اراده و ابتکار عمل دشمن می‌باشد که در جنگ اخیر مورد استفاده طرفین درگیر قرار گرفت. جنگ‌های نامتقارن دارای ابعاد مختلفی می‌باشند، عدم تقارن در این جنگ‌ها می‌تواند مثبت به معنی استفاده بهینه از نقاط قوت و توانایی‌های خود و یا منفی، به معنی استفاده بهینه از آسیب‌ها و ضعف‌های طرف مقابل باشد. همچنین عدم تقارن می‌تواند کوتاه‌مدت یا درازمدت باشد که معمولاً در جنگ‌ها کوتاه‌مدت است (مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۶).

در جنگ رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله هر دو نوع عدم تقارن منفی و مثبت به چشم می‌خورد. از یک سو، رژیم صهیونیستی نهایت استفاده را از نابرابری و ناهمانندی‌های خود نسبت به حزب‌الله در زمینه‌های مختلف راهبردی، نظامی، تکنولوژیک و عناصر و ابزار قدرت می‌کند تا به پیروزی و برتری سریع و سهل دست یابد. از سوی دیگر، نیروهای مقاومت سعی می‌کنند تا با سود جستن از آسیب‌پذیری و نقاط ضعف اسرائیل به اهداف و منافع آن ضربه وارد سازند و امنیت ملی آن را به خطر اندازند. مهم‌ترین و بارزترین نمونه این عدم تقارن استفاده رژیم صهیونیستی از

پیشرفته‌ترین سلاح‌ها از قبیل بمب‌های هوشمند، هواپیماهای مدرن و بمب‌های ذره‌ای فوق مدرن است. از طرف دیگر، حزب‌الله با هدف قرار دادن عمق شمال اسرائیل با موشک‌های کاتیوشا و اتخاذ شیوه‌های جنگ نامنظم و چریکی، استفاده بهینه از آسیب‌پذیری رژیم صهیونیستی نمود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶).

در جنگ ۳۳ روزه لبنان سطوح عدم تقارن در اشکال مختلفی تبلور و تجلی یافت. در سطح نظامی - راهبردی، عدم تقارن به صورت تدوین و اجرای راهبرد نظامی متمایز و به‌کارگیری متفاوت مفاهیم، نظریه‌ها و دکترین‌های جنگی مشهود است. رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک بازیگر دولتی، راهبرد رایج و متداول که ارتش‌های کلاسیک برای دستیابی به اهداف خود در جنگ‌های متعارف به کار می‌گیرند و رژیم صهیونیستی نیز در پنج جنگ پیشین خود با اعراب آن‌ها را اتخاذ و اعمال نموده بود را به کار گرفت. استراتژی «تخریب قطعی» یا «انهدام همه‌جانبه» که از سوی رژیم صهیونیستی به کار بسته شد بر پایه اصول بنیادین سنتی چون بازدارندگی، حملات برق‌آسا، برتری تکنولوژیک تسلیحاتی و جنگ کوتاه‌مدت استوار است. این راهبرد به منظور نابودی کامل حزب‌الله از طریق تخریب پایگاه نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن و زیرساخت‌های اقتصادی - اجتماعی لبنان و ایجاد رعب و وحشت در مردم اجرا گردید. در مرحله نخست، با پیروی از عملیات آمریکا در کوزوو و عراق، حملات گسترده هوایی و موشکی به پایگاه‌های نظامی حزب‌الله و مناطق شهری با هدف در هم کوبیدن مقاومت مدنی مردمی صورت گرفت. هدف نهایی محروم کردن حزب‌الله از عقبه اجتماعی آن بود؛ چون در استراتژی نظامی جنگ چریکی، حمایت مردمی به مثابه آبی است که نیروهای رزمنده به مانند ماهی در درون آن تحرک دارند. بنابراین، این رژیم تلاش کرد با انهدام پایگاه‌های اجتماعی - سیاسی حزب‌الله این استراتژی عملیاتی را خنثی سازد.

در مرحله دوم، جنگ زمینی براساس برتری و تفوق تسلیحاتی و تکنولوژی نیروی زرهی فوق مدرن، آتشباری توپخانه دوربرد و عملیات کماندویی آغاز شد. تخریب گسترده و همه‌جانبه زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی لبنان، کشتار شهروندان غیرنظامی و آواره‌شدن نزدیک به یک میلیون نفر، حکایت از هزینه سنگین جنگ برای لبنان دارد. از طرف دیگر، اسرائیل نیز خسارت مادی و هزینه‌های غیرمادی غیرقابل پیش‌بینی را متحمل شد. تداوم حملات موشکی حزب‌الله به شهرهای شمالی اسرائیل منجر به افزایش ناراضی‌های داخلی و کاهش حمایت از جنگ شد. ضمن این که در برخی از بخش‌های شمالی اسرائیل یک سوم تا نصف جمعیت، شهرها را ترک کردند و از سوی

دیگر برخلاف گذشته رژیم صهیونیستی نتوانست به راحتی وارد خاک لبنان شده تا جهت ضربه زدن به حزب الله مردم را وادار به تخلیه روستاها کند (همان).
 اما بیشترین هزینه رژیم صهیونیستی به صورت معنوی در قالب از دست رفتن اعتبار و روحیه ارتش و شکسته شدن اسطوره شکست ناپذیری ارتش آن تبلور یافت.
 رژیم صهیونیستی در جنگ با لبنان به هیچ یک از سه هدف تعریف شده خود یعنی نابودی حزب الله، احیای قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی و تغییر شرایط لبنان دست نیافت و از سوی دیگر حزب الله با بهره گیری از برد قابل توجه موشک های خود که می توانست حتی از داخل لبنان نیز شهرهای اسرائیل را هدف قرار دهد، این موضوع را نشان داد که ماشین عظیم جنگی این رژیم توان پیروزی در جنگ های نامتقارن و انقلابی را ندارد (قهرمان پور، ۱۳۸۵، صص ۱۱-۱۰).

از دلایل مدیریت خوب جنگ از سوی حزب الله این بود که شاخه نظامی حزب الله به صورت افقی سازماندهی شده بود. در واقع، شاخه نظامی هم به دو نوع رزمنده تقسیم می شد: رزمندگان نخبه یا دائمی که شمارشان حدود ۱۰۰۰ نفر بود. آنان اغلب دوره های آموزشی را در مورد سلاح های پیشرفته گذرانده بودند. دسته دوم، رزمندگان روستایی (رزمندگان غیردائمی) بودند. برآورد شمار آنها دشوار است، زیرا اغلب شامل افراد دارای ارتباط نه چندان منسجم با حزب الله هستند.

حزب الله در طول جنگ با رژیم صهیونیستی، رزمندگان خود را در گروه های کوچک خودکفا سازماندهی کرد. این گروه ها به طور مستقل قادر به اجرای عملیات بوده و برای مدت های طولانی نیازی به دستور از مقام های بالاتر نداشتند. اگرچه سیستم پیچیده علائم تماس رادیویی، یک سیستم بسته تلفن ماهواره ای و بی سیم های دوطرفه به این گروه ها امکان حفظ ارتباط با واحدهای بالاتر را می داد. با این حال، اختیار تصمیم گیری در زمان جنگ در چنان سطحی به رده های پایین تر داده شده و به این ترتیب نیاز آنان به برقراری چنین ارتباطی مرتفع شده بود. برخی بر این نظرند که ساختار فرماندهی غیرمتمرکز یادشده نشانگر دور شدن از یک ساختار فوق العاده سلسله مراتبی بود که در بیشتر ارتش های عربی برقرار است. کنت پولاک^۱ تحلیل گر مسائل خاورمیانه، بر این نکته تأکید می کند که از لحاظ تاریخی «شیوه رایج در ارتش های عربی آن بوده است که حتی جزئی ترین موضوعات باید به سلسله مراتب فرماندهی ارجاع شود. همین امر بار بیش از حدی را بر دوش رهبران نظامی تحمیل کرده و سبب کندتر شدن زمان واکنش می شود». همانند گروه های چریکی مشابه حزب الله در چچن،

1. Kenneth Pollack

عراق و افغانستان، ساختار بازتر این جریان سیاسی - نظامی در جنگ ۲۰۰۶ به طور مؤثرتری به نفع آن تمام شد؛ زیرا به واحدهای رزمی فرصت انعطاف پذیری لازم برای واکنش سریع و تطبیق یافتن با حملات رژیم صهیونیستی را می‌داد (خواجه، ۱۳۸۷، ص ۱۹۵).

جنگ ششم اعراب و رژیم صهیونیستی و نظریه امنیت رژیم صهیونیستی

مقاومت لبنان موفق شد پایه‌های نظریه امنیت رژیم صهیونیستی را در عرصه‌های زیر بلرزاند:

۱. ارتش رژیم صهیونیستی نتوانست جنگ را با سرعتی که از آن انتظار می‌رفت، فیصله دهد و بدین علت، نبرد به جنگ فرسایشی پنج هفته‌ای تبدیل شد. مقاومت لبنان توانسته بود این جنگ را به کشمکشی طولانی تبدیل کند و اگر قطعنامه ۱۷۰۱ سازمان ملل که خواستار توقف عملیات جنگی بود، صادر نمی‌شد، بازهم امکان ادامه آن وجود داشت.

در روزهای اولیه جنگ، سران سیاسی و نظامی رژیم صهیونیستی به مردم خود وعده داده بودند طی چند روز حزب‌الله را در هم بکوبند؛ ولی پس از دو هفته به ناچار از همان مردم خواهش کردند فعلاً صبر و بردباری داشته باشند.

نویسنده‌ای اسرائیلی به نام داف گلداشتاين می‌نویسد: «صبر در قاموس زبان عبری کلمه‌ای مهم است ولی در مورد رژیم صهیونیستی نیز مفهومی مهم تلقی می‌شود. کلمه صبر دیگر به تکیه‌کلام نخست‌وزیر و وزیرای وی و سران ارتش و نیروی هوایی بدل شده‌است».

رژیم صهیونیستی در این جنگ بسیار به دردسر افتاد، چون مجبور شد با نیروهای نبرد کند که روش جنگی آنان با دکترین جنگی رژیم صهیونیستی مبتنی بر «جنگ برق‌آسا» تفاوت داشت. دکترین جنگ برق‌آسای رژیم صهیونیستی بدان سبب تدوین شده که نیروی کار جوان جامعه در هنگام صلح گرداننده اقتصاد کشور است و دقیقاً همان‌ها در زمان جنگ به‌عنوان نیروی احتیاط فراخوان شده و ساختار ارتش را تکمیل می‌کنند. لذا فراخوان آن‌ها بر اقتصاد رژیم صهیونیستی تأثیر منفی دارد. به همین علت، شورای محدود وزیران رژیم صهیونیستی در فراخوان نیروی احتیاط دچار تردید شده و تصمیم گرفت به یک عملیات زمینی محدود اکتفا کند و نیز همین تصمیم، تأثیر منفی بر دوش مدیریت جنگ گذاشت و آن نتایج ناامیدکننده از نظر

اسرائیلی‌ها را به بار آورد. البته این رژیم در روزهای پایانی جنگ ناچار شد بیش از سی هزار سرباز را فراخوان و مجتمع کند (خواجه، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶).

۲. ارتش رژیم صهیونیستی موفق نشد جنگ را فقط به سرزمین حریف محدود کند، بلکه نیروهای مقاومت توانستند جنگ را به داخل اسرائیل بکشانند. موشک‌های مقاومت به شهرک الخضیره در عمق ۷۰ کیلومتری فلسطین اشغالی رسید و زندگی در پررونق‌ترین منطقه اسرائیل را فلج ساخت. گفتنی است مجتمع‌های صنعتی، اماکن گردشگری و تفریحی و نیز پروژه‌های کشاورزی همگی در این منطقه وجود دارند. علاوه بر این، حدود یک میلیون نفر اسرائیلی ناچار شدند از شمال اسرائیل که تراکم جمعیتی بالایی دارد به سمت جنوب کوچ کنند. اسرائیلی‌ها مجبور شدند برای در امان ماندن از موشک‌های مقاومت که همچنان عمق اسرائیل را با نواختی یکسان در طول جنگ به آتش می‌کشید، به پناهگاه بزنند.

وزیر دارایی رژیم صهیونیستی «ابرام شیزون» هنگام امضای توافق‌نامه با صنعت‌کاران و سندیکاهای کارگری برای پرداخت خسارت به زیان‌دیدگان حملات موشکی شمال اسرائیل گفت: «توجه داشته باشیم که برای نخستین بار جنگ در داخل سرزمین تحت حاکمیت رژیم صهیونیستی جریان می‌یابد. جنگ‌های قبلی، همگی بیرون از مرزهای کشور بودند و زبانی که به جبهه داخل کشور می‌رسید غیرمستقیم بود و تقریباً احساس نمی‌شد».

یکی از پایه‌های اصلی نظریه امنیت رژیم صهیونیستی بر این اصل استوار است که باید نبرد به داخل خاک حریف منتقل شده و جبهه داخلی اسرائیل از جنگ دور باشد. این نکته اساس دکتترین جنگی کشور عبری زبان است که اداره درگیری مسلحانه را در بیرون از مرزهای خویش بنا کرده است تا شهرها و شهرک‌هایش از آسیب و ویرانی در امان باشد. رژیم صهیونیستی در همه جنگ‌هایش با اعراب از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۷ موفق شده بود آتش جنگ را از داخل اسرائیل دور کند. حتی در جنگ ۱۹۷۳ نیز جنگ به سرزمین‌هایی منحصر شد که رژیم صهیونیستی آن‌ها را در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده بود. تنها استثنا موشک‌هایی بود که ارتش سوریه روز هفتم اکتبر ۱۹۷۳ به سوی شهرک‌های یهودی‌نشین اسرائیل شلیک کرد. در واقع، سوریه با موشک‌های «فراگ» ساخت روسیه، که ۷۰ کیلومتر برد داشت، داخل اسرائیل را زیر آتش گرفت و چند موشک نیز به بندر حیفا زد. رژیم صهیونیستی نیز بلافاصله به اجرای آتش روی محله‌های اعیان‌نشین دمشق (مانند محله ابورمانه) که ستاد ارتش سوریه در آنجا واقع است، اقدام کرد که موجب قتل صدها شهروند سوری شد. اما در جنگ ششم، موشک‌های مقاومت جدا از میزان تلفات و ضایعاتی که به دشمن وارد آورد، اهمیتی

استراتژیک داشت که بیانگر قدرت تهدید عمق اسرائیل بود که پاشنه آشیل کشور عبری‌زبان است (همان، ص ۱۹۷).

مهم‌ترین نتایج جنگ ششم: ارتش رژیم صهیونیستی بخش زیادی از زیرساخت‌های لبنان را منهدم ساخت. برخی از قصبات و روستاهای جنوب را به صورت متروکه و به اصطلاح «خانه اشباح» درآورد. علاوه بر این، هزاران نفر از شهروندان لبنانی را کشته و زخمی کرد. اما معمولاً در جنگ‌های ارتش‌های منظم بر ضد رزمندگانی که شیوه پارتیزانی دارند، حجم تخریب و ویرانگری و تعداد کشته‌شدگان به اندازه میزان تحقق اهداف ترسیم شده برای آن جنگ ملاک سنجش نیست. هدف رژیم صهیونیستی از این جنگ آزادسازی آن دو سرباز اسرائیلی اسیرشده نزد حزب‌الله، منهدم ساختن توان و ساختار نظامی حزب‌الله و متوقف کردن شلیک موشک از خاک لبنان به اسرائیل بود. اما جنگ بدون تحقق هیچ‌یک از این اهداف پایان پذیرفت. از این‌رو، می‌توان گفت رژیم صهیونیستی در جنگ بر ضد لبنان شکست خورده است. همچنین، نتایج و پیامدهای این جنگ، تنها به مسائل نظامی محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از آن، جوانب اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد (خواجه، ۱۳۸۷، صص ۲۰۵-۲۰۶).

۱. نتایج نظامی: از دیدگاه نظامی، نتایج زیر را می‌توان عنوان نمود:

۱. موفقیت رزمندگان مقاومت در برهم‌زدن و فروریختن هیبت «بازدارندگی» رژیم صهیونیستی از طریق پایمردی و ثبات در برابر «ارتش شکست‌ناپذیر» و وارد آوردن تلفات بسیار به نیروهای آن و در نتیجه باطل ساختن استراتژی مبتنی بر «جنگ برق آسا».

۲. یورش حزب‌الله به عمق کشور عبری‌زبان، رخنه‌گاه‌های ساختاری مهم در بافت جامعه و ارتش رژیم صهیونیستی را نشان داد. این به معنای آن است که جنگ‌های آتی رژیم صهیونیستی به‌ویژه در برابر حریفانی که از حزب‌الله لبنان قوی‌تر هستند، بسیار پرهزینه خواهد بود.

۳. معلوم شد دستاوردهای طرف اسرائیلی در این جنگ نتیجه نابرابری کلان و عدم موازنه قدرت بوده است نه بر اثر عملکرد نیروهای رژیم صهیونیستی در جنگ.

۴. نیروی هوایی رژیم صهیونیستی ناتوان و عاجز ظاهر شد. این در حالی است که نیروی هوایی به‌منزله بازوی استراتژیک ماشین جنگی رژیم صهیونیستی، برای فیصله‌دادن موفقیت‌آمیز به هر جنگی است. با آن که تک‌تک اهدافی که گمان می‌رفت نظامی باشند و نیز اهداف غیرنظامی بسیار زیادی هدف حملات هوایی قرار گرفتند، در نهایت، اسرائیلی‌ها ناچار شدند وارد جنگ زمینی پرهزینه‌ای شوند.

۵. این جنگ نشان داد سیستم نیروی احتیاط نظامی آماده اقدام در اسرائیل چه واماندگی‌هایی دارد، به‌خصوص نشان داد تجهیزات و ملزومات این نیروها تا چه حد نامهیاست و از نظر آماد و نگهداری چقدر مشکل دارد. علاوه بر این، معلوم شد سیستم آموزش ادواری این نیروها تا چه حد دچار خلل و نادرستی است.

۶. تکیه افراط‌آمیز رژیم صهیونیستی بر نیروی هوایی، ارتش زمینی آن را ضعیف ساخته به حدی که بودجه نیروی زمینی هم در سال‌های اخیر کاهش یافته بود. از سوی دیگر، ناآرامی‌های مستمر در مناطق فلسطینی‌نشین باعث شده بود برخی از یگان‌های منظم نیروی زمینی که در آن مناطق خدمت می‌کردند، به نیروی «پلیس محلی» تبدیل شوند و وظیفه آن‌ها صرفاً مقابله با جنبش‌های مردمی باشد و بدین ترتیب، آمادگی رزمی خود را از دست بدهند.

۷. ضعف اطلاعاتی در اثنای عملیات نظامی و نیز ناهماهنگی یا هماهنگی ناقص بین دستگاه‌های نظامی و اطلاعاتی به خوبی مشهود بود. همچنین معلوم شد نظام همکاری بین یگان‌های نیروی زمینی که در این جنگ شرکت داشتند به نحو مطلوب نیست.

۸. وضعیت جبهه داخل اسرائیل نیز طی سالیان گذشته تغییر زیادی کرده و در نتیجه در این جنگ دیگر مانند سابق و مثل جنگ‌های دیگر، حالت نظامی به خود نگرفت، زیرا در دو دهه گذشته به علت بالارفتن اعتماد به نفس و عدم احساس خطر از ناحیه اعراب و نیز به علت تحولات بنیادینی که در جامعه اسرائیل رخ داده، جبهه داخلی حالت سستی و راحت‌طلبانه‌ای به خود گرفته و مراکز تفریح و خوشگذرانی و نقاط گردشگری در داخل اسرائیل زیاد شده بود. احتمال دارد جنگ اخیر، رژیم صهیونیستی را وادار کند در مورد وضعیت داخلی خود، به‌ویژه از نظر احیای مجدد سامانه پناهگاه‌ها و استحکامات و فعال ساختن سیستم تخلیه اماکن و... به بازنگری بپردازند.

۹. نتایج مثبت جنگ ششم روحیه شهروندان عرب و مسلمان را تقویت کرد و غبارها را از روی این حقیقت زدود که مقابله با دشمن و شکست‌دادن او امکان‌پذیر و قابل دسترس است. این موجب تقویت فرهنگ مقاومت می‌شود و فرهنگ تسلیم‌پذیری را که چندین دهه حکمفرما بود، کنار می‌زند. این پیروزی همچنین از تفرقه‌های نامطلوب مذهبی می‌کاهد که در خدمت ایده شکست‌پذیری و تسلیم‌پذیری عمل می‌کرد و قضیه بزرگ و جمع‌آورنده مسلمین به گرد یکدیگر را از یادها برده بود.

ارتش رژیم صهیونیستی توانست با بهره‌گیری از نیروی هوایی بر ضد اهداف نظامی و غیرنظامی نیروهای مقاومت، ضعف خود را جبران و موازنه قدرت در جنگ را که در زمین به نفع مقاومت بود برقرار کند.

موشک ضد هوایی سام ۷ نمی‌تواند مانع هواپیماهای جنگی مدرن شود که سرعت بالایی دارند. این هواپیماها به بالن‌های حرارتی مجهزند که عملکرد این موشک را مختل می‌سازد، ولی می‌تواند با بالگردهایی که سرعت پایینی دارند و توان گمراه‌سازی موشک‌های زمین به هوا را ندارند، به مقابله برخیزد. چنانچه حزب‌الله بتواند مقادیر زیادی از این نوع موشک را تهیه کند، قادر خواهد بود از فعالیت بالگردها و هواپیماهای شناسایی بکاهد. اگر چنین موشک‌هایی به وفور در اختیار نیروهای مقاومت بود، عملیات هلی‌برد رژیم صهیونیستی و پیاده‌ساختن نیرو از راه هوا در شهرهای بعلبک و صور و ده‌ها موقعیت دیگر با مشکل مواجه می‌شد.

۲. نتایج اقتصادی: حمله رژیم صهیونیستی به لبنان موجب تخریب‌های فراوانی شد که زیرساخت‌ها و اقتصاد لبنان را ویران کرد. در خصوص حجم زیان‌های ناشی از این جنگ و تخمین هزینه‌هایی که به جای گذارد بین برخی گروه‌های سیاسی لبنان و نیز مراکز و سازمان‌های اقتصادی اختلاف نظر وجود دارد. آن‌هایی که می‌خواهند سختی‌های این جنگ را به گردن حزب‌الله بیندازند در تخمین هزینه‌های مربوط به آسیب‌ها و خسارات جنگ مبالغه می‌کنند و درباره ارقامی نزدیک به ۱۵ میلیارد دلار سخن می‌گویند. اما برخی دیگر مثل «غالب ابومصلح» که یک اقتصاددان است، این رقم را بین ۳ تا ۴ میلیارد دلار برآورد می‌کنند.

شورای «توسعه و عمران» و تعدادی از کارشناسان اقتصادی لبنان حجم خسارت را حدود ۶ میلیارد دلار برآورد کرده‌اند که شامل منازل ویران شده نیز می‌شود. زیان‌های غیرمستقیم ناشی از توقف تولید، فلج اقتصادی، فرصت‌های شغلی از دست‌رفته و خسارت‌های عدم کسب درآمد و موسم گردشگری نیز در همین رقم در نظر گرفته شده است.

استاد «فادی صعب» هماهنگ‌کننده مرکز پشتیبانی اقتصادی، در گزارش خود خطاب به رؤسای سازمان‌های اقتصادی لبنان می‌گوید: «خسارت‌های مستقیم و غیرمستقیم حدود ۵/۹ میلیارد دلار برآورد شده که ۵/۶ میلیارد دلار آن زیان‌های وارده به زیرساخت‌های کشور و ساختمان‌های مسکونی، تجاری، اماکن صنعتی و غیره است و بقیه نیز میزان زیان‌های غیرمستقیم ناشی از سودهای حاصل‌نشده و سرمایه‌گذاری‌هایی که انتظار می‌رفت انجام شود و عدم حصول درآمدهای گردشگری و... است».

در مقابل، رژیم صهیونیستی نیز متحمل زیان‌های اقتصادی کلانی شد که شامل منازل آسیب‌دیده بر اثر موشک‌باران [نیروهای مقاومت] و افزایش هزینه‌های نظامی، ضرر مؤسسات اقتصادی و تعطیل بودن آن‌ها اعم از صنعتی و تجاری و همچنین افت درآمد شدید در موسم گردشگری می‌شود.

سرلشکر زکریا حسین می‌گوید: «موشک‌باران شهرهای شمال فلسطین [اشغالی] به مدت تقریباً چهار هفته موجب انهدام حدود ۲۵ کارخانه در ۶۰ قصبه شمال اسرائیل شد. حدود ۷۵ درصد از کارخانجات شهری شمال اسرائیل و ۳۵ درصد از کارخانجات و تأسیسات صنعتی حیفا و شمال حیفا تعطیل شدند. بخش گردشگری نیز امسال حدود ۳/۵ میلیارد دلار زیان داد و نیز میزان خسارات عمده‌ای که به ساختمان‌ها وارد آمد به بیش از ۳۲۰ میلیون دلار رسید. موشک‌های حزب‌الله به شش هزار منزل خسارت کلی یا جزئی وارد آوردند».

مرکز اطلاع‌رسانی العربی می‌گوید: در راستای برآورد جنگ لبنان ارتش رژیم صهیونیستی مطالعه‌ای در مورد هزینه مالی ناشی از به‌کارگیری نیروی نظامی پرحجم، انجام داده و گزارش مربوط حاکی است که حداقل دو میلیارد دلار - یعنی نه میلیارد شیکل (واحد پول اسرائیل) - صرف این کار شده است. روزنامه *یدیعوت / حرونوت* اسرائیل نوشته است: «هزینه این جنگ و بازسازی ارتش و شمال اسرائیل، حدود ۴۰ میلیارد شیکل یعنی ۹/۱ میلیارد دلار است».

جنگ رژیم صهیونیستی علیه حزب‌الله برای لبنان، هزینه‌ای سنگین هم از نظر تلفات جانی و هم خسارات اقتصادی داشت. هزینه آن برای رژیم صهیونیستی به لحاظ تلفات جانی کمتر از منابع مالی بوده است، اما تأثیر راهبردی بلندمدت‌تر آن ممکن است مشوق حملات نامتقارنی باشد که در آینده خسارات بیشتری در بر خواهند داشت. هزینه‌های دفاعی تکمیلی برای این جنگ تا سپتامبر ۲۰۰۶، در اسرائیل به ۶/۵ میلیارد دلار بالغ شد. این هزینه اضافی برای کشوری که بودجه سالانه دفاعی آن براساس برنامه در سال ۲۰۰۶ معادل ۸ میلیارد دلار و در سال ۲۰۰۷ معادل ۸/۲ میلیارد دلار بود، بسیار زیاد است (همان، صص ۲۰۹-۲۱۱).

۳. نتایج سیاسی: نتایج به بار آمده از جنگ ششم موجب کشمکش‌های

سیاسی بین احزاب و گروه‌های سیاسی رژیم صهیونیستی شد و دیدگاه‌های بسیاری درباره آینده رژیم صهیونیستی و این که این رژیم چگونه باید با مشکلات این منطقه روبه‌رو شود، مطرح شد که می‌توان این دیدگاه‌ها را در سه دسته جمع‌بندی کرد:

۱. برخی معتقدند بهتر است رژیم صهیونیستی به کشوری عادی در منطقه تبدیل شود و از تکیه مطلق بر قدرت نظامی در تعامل با عرب‌های پیرامون خود دست

بردارد. لذا جریانی در اسرائیل شکل گرفت که معتقد است باید پیشنهادهای سوریه را با نگاه مثبت نگریست و به آن پاسخ داد حتی اگر به قیمت دست برداشتن از بلندی‌های جولان باشد. براساس استدلال آن‌ها، نیروی نظامی دیگر قادر نیست به تحمیل «با شروط اسرائیلی» بر دیگران بپردازد. آنان اظهار می‌دارند اگر رژیم صهیونیستی بتواند سوریه را راضی کند این کار از یک سو باعث بی‌برگ‌وسامان شدن هم‌پیمانی سوریه با ایران می‌شود و از سوی دیگر، به نقش حامی و پشتیبان سوریه نسبت به جنبش‌های معارض فلسطین و حزب‌الله، پایان خواهد داد. جریان صاحب این فکر در حال حاضر در تصمیم‌سازی سیاسی در داخل رژیم صهیونیستی نفوذ و تأثیری ندارد.

۲. دیدگاه دوم معتقد است هر آنچه رژیم صهیونیستی نتوانست در جنگ ششم محقق سازد، باید در نوبت‌های بعدی محقق شود و رژیم صهیونیستی باید برای آن کار آماده شود. بنابراین، باید روند جنگ ژوئیه را مورد بررسی قرار دهد، آموزه‌ها و تجارب لازم را از آن استخراج کند و ضعف‌ها و اشتباهات را در آینده مرتفع سازد. این‌ها معتقدند که رژیم صهیونیستی باید نیروهای خویش را روزآمد و نوسازی کند و دستگاه‌های اطلاعاتی خود را فعال‌تر سازد. به همین علت از همان ماه‌های نخست پس از جنگ هر از گاهی ایهود اولمرت [نخست‌وزیر وقت اسرائیل] و برخی از وزیران او سخن از دور بعدی جنگ با حزب‌الله می‌گفته و این اتفاق را قریب‌الوقوع می‌دانستند امری که پس از وی در دوران نخست‌وزیری نتانیاهو نیز تا به حال ادامه یافته است. صاحبان این نگرش معتقدند که رژیم صهیونیستی تحمل هیچ شکستی ولو کوچک را ندارد و عرب‌ها نیز جز زبان زور چیزی نمی‌فهمند.

۳. نظر سومی هم هست که می‌گوید رژیم صهیونیستی عملاً در برابر حزب‌الله شکست نظامی خورده است و آنچه از پیامدهای منفی این شکست می‌کاهد، پشتیبانی قوی آمریکا از رژیم صهیونیستی است.

آن‌ها معتقدند جنگ باعث تضعیف و ریزش هیبت و قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی شده است و از امروز به بعد خیلی‌ها جرأت خواهند کرد به کشور عبری‌زبان دست‌درازی کنند. لذا چاره‌ای جز تحکیم هم‌پیمانی با کشورهای غربی به‌ویژه با آمریکا نیست. در این چارچوب هیچ عیبی ندارد که رژیم صهیونیستی حتی خواهان پیوستن به پیمان ناتو شود تا امنیت و موجودیت کشور عبری‌زبان را حفظ کند. این امر موجب بازدارندگی هر کشور عربی خواهد شد که به نبرد با رژیم صهیونیستی می‌اندیشد.

بدون شک، جنگ ششم فرماندهان رژیم صهیونیستی را وادار خواهد کرد در تئوری‌های خویش که طی دوران گذشته بدان متکی بوده‌اند، تجدیدنظر کنند. همین باعث خواهد شد دکترین رژیم صهیونیستی باتوجه به نتایج این جنگ شکل و سازه

جدیدی پیدا نماید و در هر فرضی، رژیم صهیونیستی گزینه‌های دشواری را در برابر خود دارد. بدین ترتیب که یا باید اعتراف کند قدرت و توسل به زور، دیگر راه حل درخشانی برای حل مشکلات نیست و لذا باید به حقوق مشروع ملت فلسطین اعتراف کند و بپذیرد که فلسطینی‌ها باید یک کشور واقعی و صاحب حاکمیت داشته باشند که قدس پایتخت آن است. همچنین باید برخورد مثبتی با قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل کند که حق بازگشت برای پناهندگان فلسطینی مایل به بازگشت به کشورشان قائل شده است. علاوه بر این، باید بلندی‌های جولان را که متعلق به سوریه است ترک کند و از باقی‌مانده زمین‌های اشغالی لبنان بیرون رود و زندانیان عرب را از زندان‌های خویش آزاد کند (همان، صص ۲۱۱-۲۱۳).

بازدارندگی: مبنای اساسی استراتژی امنیت رژیم صهیونیستی

از زمان تأسیس رژیم صهیونیستی، بازدارندگی به عنوان یکی از ستون‌های دکترین امنیتی این رژیم مطرح بوده است. چالش‌های امنیتی که رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی با آن مواجه شده کارکرد این ستون را به معرض آزمایش گذارده است.

تا جنگ دوم لبنان، رژیم صهیونیستی به اندازه‌ای به قدرت نظامی دست یافته بود که این توانایی را داشت که در هر جنگ تمام‌عیاری به پیروزی برسد و در نتیجه قادر بود تا در مقابل همسایگان عرب خود بازدارندگی ایجاد نماید، اما از طرف دیگر ناتوان بود تا از این مزیت خود در مناقشات کوتاه‌مدت در صحنه فلسطین و لبنان بهره ببرد. حال سؤال این است که آیا معادله بازدارندگی همچنان وجود دارد یا این که می‌تواند از نو بنا شود و این که چه چیزی پس از جنگ دوم لبنان تغییر یافته است؟ آیا راهبرد بازدارندگی رژیم صهیونیستی پس از جنگ دوم لبنان همچنان معتبر است؟ معادله بازدارندگی بین یک دولت و یک گروه یا سازمان غیردولتی معمولاً نامتقارن است درک این عدم تقارن مستلزم توجه به دو نکته است:

۱. «ضعف طرف قوی» - ناتوانی از انتقال نیروی بالقوه و یک مزیت آشکار استراتژیک به یک بازدارندگی مؤثر؛

۲. «قدرت یا قدرتمندی طرف ضعیف» - توانایی طرف ضعیف‌تر در ایجاد قدرت کارکردی که او را قادر می‌سازد تا در مقابل طرف قوی‌تر بازدارندگی ایجاد نماید (Malka, 2008, p.1).

حال باید دید که در چارچوب جنگ رژیم صهیونیستی علیه حزب الله در سال ۲۰۰۶، چرا طرف قوی تر نتوانسته است در مقابل طرف ضعیف تر بازدارندگی ایجاد نماید و در نهایت از کسب نتیجه‌ای پیروزمندانه عاجز بماند؟

در پاسخ به قدرت رژیم صهیونیستی، پیشرفت‌ها و قابلیت‌های جدید حزب الله در وهله نخست مبین بازدارندگی ناموفق رژیم صهیونیستی در مقابل جنگ‌های متعارف می‌باشد؛ بدین معنی که حزب الله با بهره‌گیری از تجربیات جنگ‌های گذشته و شناسایی نقاط ضعف دشمن درصدد برآمد راهبرد بازدارندگی رژیم صهیونیستی را به چالش بکشد. از این‌رو، دو ابزار و راهبرد جدید را توسعه داد: یکی موشک‌های زمین به زمین، دیگری جنگ‌های چریکی. جنگ ۳۳ روزه، بازگو کننده ناتوانی رژیم صهیونیستی در مقابله با این دو ابزار و راهبرد جدید است. در همان حال، مقاومت حزب الله در مواجهه با رژیم صهیونیستی که با وجود محدودیت‌های حزب الله به اجرا در می‌آمد، می‌تواند به یک راه حل نامتقارن نسبت داده شود (به‌ویژه پرتاب موشک‌های کاتیوشا و آسیب‌زدن به زندگی شهری).

پیشرفت حزب الله در زمینه سلاح‌های دور برد و حجم بی‌سابقه موشک‌های کاتیوشا، ابتدا از تجربه فوریه سال ۲۰۰۰ زمانی که نیروی هوایی رژیم صهیونیستی زیرساخت‌های حومه بیروت را مورد هدف قرار داد، ناشی می‌شود.

حزب الله از این معادله شکل گرفته که در آن دشمن قادر بود به بیروت حمله کند ولی حزب الله ناتوان از حمله به یکی از شهرهای مهم رژیم صهیونیستی بود، ناخشنود بود، اما در جولای ۲۰۰۶ ما شاهد تلاش‌های حزب الله در نمایش توانایی‌های دوربرد خود بودیم یعنی پس از حملات رژیم صهیونیستی به حومه بیروت، این حزب الله بود که شهرهای حیفا^۱ و هادرا^۲ در اسرائیل را مورد هدف موشک‌های خود قرار می‌داد. در جبهه فلسطینی‌ها نیز عملیات استشهادی به‌عنوان ابزاری استراتژیک در پاسخ به توانایی‌ها و قابلیت‌های رژیم صهیونیستی و در پاسخ به حملاتی که رژیم صهیونیستی علیه فلسطینی‌ها صورت می‌داد، قابلیت‌های اسرائیل را خنثی می‌کرد.

از این‌رو می‌توان گفت که محدودکننده‌های فعالیت‌های رژیم صهیونیستی از اقدامات مؤثر ضدبازدارندگی ناشی می‌شد یعنی اقداماتی که بازدارندگی رژیم صهیونیستی در مقابل آن‌ها کارایی نداشت (Ibid, p.17).

با این اوصاف، راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی که با هدف حفظ و بقای موجودیت این رژیم در خاورمیانه در چارچوب تئوری بازدارندگی تدوین شده بود با وقوع

1. Haifa
2. Hadera

جنگ‌های ۳۳ روزه در لبنان و جنگ ۲۲ روزه در غزه با چالشی اساسی مواجه شد. رژیم صهیونیستی هم در جنگ ۳۳ روزه علیه حزب‌الله لبنان در سال ۲۰۰۶ و هم در جنگ ۲۲ روزه غزه در پایان سال ۲۰۰۸ و اوایل سال ۲۰۰۹ به دنبال نابودی حزب‌الله و حماس و از بین بردن مقاومت در سراسر منطقه بود اما آنچه در میدان عمل اتفاق افتاد، متزلزل شدن راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی و فروپاشی بازدارندگی این رژیم در منطقه بود، چون رژیم صهیونیستی نه در لبنان و نه در غزه به اهداف خود نرسید. رژیم صهیونیستی در تجاوز به لبنان در سال ۲۰۰۶ و در تجاوز به غزه نه تنها موفق نشد ضریب امنیتی خود را افزایش دهد بلکه این تجاوزها امنیت این رژیم را هم از لحاظ نظامی، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ اجتماعی مورد تردید قرار داد (اقبال، ۱۳۸۵، صص ۵۷-۵۸). بدون تردید با ناکامی رژیم صهیونیستی در شکست مقاومت در لبنان و غزه قابلیت بازدارندگی رژیم صهیونیستی در منطقه به‌طور جدی با چالش مواجه شد.

ناتوانی از شکست حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه، رهبران رژیم صهیونیستی را آن چنان نگران کرده بود که ایهود اولمرت نخست‌وزیر وقت، پس از پایان جنگ به‌رغم پیروی این رژیم از راهبرد ابهام هسته‌ای، به‌طور علنی و به صورتی رسمی اعلام کرد که رژیم صهیونیستی بمب اتمی دارد. بدون تردید عدول از سیاست ابهام هسته‌ای و آشکارسازی توان هسته‌ای این رژیم، بدین منظور بود تا موازنه قدرتی را که پس از جنگ ۳۳ روزه به نفع حزب‌الله و به ضرر رژیم صهیونیستی تغییر کرده بود، دوباره برقرار کند. اما به‌رغم این اقدام از سوی رهبران رژیم صهیونیستی، بار دیگر مقاومتی دیگر در شرایطی کاملاً متفاوت به وقوع پیوست چون حماس به دلیل محاصره نوار غزه در شرایطی به مراتب دشوارتر از حزب‌الله قرار داشت و به‌رغم بمباران‌های وحشیانه در نوار غزه و استمرار محاصره فلسطینی‌ها، این رژیم نتوانست به اهداف خود برسد این امر اثبات می‌کند که بازدارندگی هسته‌ای رژیم صهیونیستی، کارآیی خود را از دست داده است (همان، ص ۶۰).

نتیجه‌گیری

رژیم صهیونیستی پس از جنگ‌های متعدد با کشورهای عربی به این نتیجه رسیده بود که به منظور حفظ موجودیت و بقای خود چاره‌ای جز تقویت بازدارندگی این رژیم در برابر کشورهای عربی منطقه ندارد.

بدون تردید شتاب کشورهای عربی از دهه هفتاد میلادی به بعد برای امضای قراردادهای صلح با این رژیم کارآیی و قابلیت بازدارندگی این رژیم را در مقابل این کشورها نشان می‌داد؛ چون این کشورها به این نتیجه رسیدند که مقاومت و جنگ در مقابل رژیمی قدرتمند کاری بیهوده است و بنابراین باید با انتخاب گزینه صلح با این رژیم به اهداف خود رسید (همان).

اما پیروزی مقاومت در لبنان و غزه قدرت بازدارندگی و امنیت رژیم صهیونیستی را به‌طور جدی به چالش کشید. مقاومت حزب‌الله لبنان و ناکامی ارتش رژیم صهیونیستی از شکست آن در سال ۲۰۰۶ میلادی و مقاومت مردم فلسطین در آغاز سال ۲۰۰۹ دو نمونه روشن برای ناتوانی این رژیم در برابر مقاومت و از بین رفتن قابلیت بازدارندگی آن می‌باشد.

روشن است آنچه موجب شد تا رهبران رژیم صهیونیستی نتوانند راهبرد موفقیتی در برابر حزب‌الله و حماس اتخاذ نمایند محاسبه و ارزیابی غلط آن‌ها از قابلیت‌های حزب‌الله و حماس بود؛ ایثار و از جان گذشتگی جوانان لبنانی و فلسطینی مبنای ارزیابی را از محاسبه سود و زیان مادی خارج کرد و عامل دیگری که خاستگاه معنوی دارد و چندان با معیارهای مادی قابل سنجش نیست را وارد محاسبه کرد. رهبران رژیم صهیونیستی بر این باور بودند که با داشتن ارتشی مجهز به سلاح‌های روز و داشتن سلاح‌های هسته‌ای، به راحتی می‌توانند دو گروه کوچک را که فاقد تجهیزات مدرن زمینی و هوایی هستند، در عرض چند روز نابود سازند اما این محاسبه کاملاً غلط از کار در آمد. زیرا رهبران رژیم صهیونیستی به هیچ‌وجه پیش‌بینی نمی‌کردند که ملتی حاضر شود به خاطر دفاع از سرزمین خود هر بهایی را بپردازد و دست به اقدامات تهورآمیز و غیرقابل پیش‌بینی بزند که درک آن با محاسبات مادی امکان‌پذیر نیست (همان، ص ۶۱). جنگ لبنان، پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت متعددی بر منطقه خاورمیانه خواهد گذاشت. قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی دیگر به‌مثابه شبیحی بر سر اعراب نخواهد بود. این کشور همچنان چند پاره و متفرق خواهد ماند و اصلی‌ترین زمینه اتحاد و اجماع‌نظر مقابله با اعراب و گروه‌های اسلام‌گرا خواهد بود (قهرمان‌پور، ص ۱۴).

منابع

۱. انبار، افرایم (۱۳۸۸)، امنیت ملی اسرائیل، ترجمه: حمید نیکو، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۲. خواجه، محمد (۱۳۸۷)، پیروزی دشوار: جنگ ۳۳ روزه اسرائیل - حزب‌الله، ترجمه: علی شمس، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۳. دوئرتی، جیمز [او دیگران] (۱۳۸۴)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه: وحید بزرگی، علیرضا طیب، تهران، قومس.
۴. کوردزمن، آنتونی (۱۳۸۸)، درس‌هایی از جنگ ۳۳ روزه اسرائیل - حزب‌الله، ترجمه گروه مطالعات اسرائیل‌پژوهی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۵. اقبال، اسماعیل، «پیامدهای جنگ غزه بر بازدارندگی اسرائیل»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، ش ۴، (زمستان ۸۷)، ۵۱-۶۲.
۶. امیر شاه‌کرمی، مریم السادات، «سطوح بازدارندگی در دکترین استراتژیک اسرائیل»، مطالعات منطقه‌ای، ج ۵، ش ۳، (۱۳۸۳)، ۵۵-۶۷.
۷. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «تحلیل جنگ نامتقارن و امنیت ملی اسرائیل»، فصلنامه سیاست خارجی، (بهار ۸۶).
۸. قهرمان‌پور، رحمان، «پیامدهای استراتژیک جنگ ۳۳ روزه لبنان بر خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، ج ۱۳، ش ۴۳، (تابستان ۸۵)، ۳-۱۵.
۹. کرمی، جهانگیر، «بازدارندگی در دکترین استراتژیک رژیم صهیونیستی: جایگاه، ابعاد و کارآمدی»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال یازدهم، شماره ۴۳، (تابستان ۸۲)، ۹-۳۶.
۱۰. معاونت پژوهش‌های خارجی / گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، «تأثیرات جنگ لبنان بر محیط امنیتی اسرائیل»، مرکز تحقیقات استراتژیک (۳۰ فروردین ۱۳۸۶).

11. O. Freedman Robert, (2009), Contemporary Israel: Domestic Politics, Foreign Policy and Security Challenges U.S.A West Wiew Press.

12. Malka Amos, "The Power of Weakness" VS. "The Weakness of Power": Asymmetrical Deterrence, the Eights Herzliya Conference, (January 20-23 2008).